

قرآن تجلی بی‌نهایت؛ چرا معارف قرآن پایان‌پذیر نیست؟

چرا قرآن تجلی بی‌نهایت است و فهم آن به انتها نمی‌رسد؟

انسان در تجربه عادی زندگی خود بارها با واقعیت‌هایی روبه‌رو می‌شود که هرچه بیشتر درباره آنها می‌آموزد، افق‌های تازه‌تری در برابرش گشوده می‌شود. یک پژوهشگر ممکن است سال‌ها درباره ساختار یک سلول مطالعه کند، اما هر کشف تازه فقط برای او روشن کند که هنوز لایه‌های ناشناخته فراوانی باقی مانده است. مثال دیگری از این وضعیت شناخت ذرات ریز اتمی است، موضوعی که در نگاه نخست کوچک و محدود به نظر می‌رسد، اما هرچه بیشتر بررسی می‌شود، پیچیدگی و عمق بیشتری از آن آشکار می‌گردد. این تجربه نشان می‌دهد که ناتوانی انسان در رسیدن به احاطه کامل، فقط مربوط به امور بزرگ و گسترده نیست؛ بلکه حتی در پدیده‌هایی که خود بخشی از عالم محدود هستند نیز شناخت نهایی و کامل به دست نمی‌آید.

از همین جا یک مسئله اساسی پدید می‌آید: اگر ذهن بشر در برابر پدیده‌هایی محدود، به احاطه تام دست نمی‌یابد، نسبت او با حقیقتی که به مبدأ نامحدود مرتبط است چگونه خواهد بود؟ این پرسش وقتی به قرآن می‌رسد، صورت جدی‌تری پیدا می‌کند. بحث در اینجا صرفاً درباره کتابی نیست که الفاظ و گزاره‌هایی در آن گرد آمده باشد؛ مسئله اصلی این است که قرآن چه نسبتی با حقیقت الهی دارد. اگر این نسبت به درستی فهم شود، پایان‌ناپذیری معارف آن نیز نه یک ادعای ذوقی، بلکه نتیجه‌ای استدلالی خواهد بود. بر این اساس، فهم چرایی بی‌پایان بودن معارف قرآن باید از تحلیل ماهیت الهی آن آغاز شود، نه از ویژگی‌های روانی یا تاریخی مخاطبان.

معنای هستی‌شناختی قرآن تجلی بی‌نهایت

نقطه آغاز بحث، ذات خداوند است. ذات الهی محدود نیست و هیچ گونه کران و نهایتی بر آن راه ندارد. هر تحلیلی درباره قرآن که از این اصل آغاز نکند، ناگزیر از درک ریشه‌ای مسئله بازمی‌ماند. وقتی مبدأ، نامحدود

است، نسبت پدیده‌هایی که از آن مبدأ ظهور یافته‌اند نیز باید بر اساس همین حقیقت سنجیده شود. در این چهارچوب، قرآن نه یک متن منفصل از مبدأ خود، بلکه جلوه و ظهور حقیقتی است که در اصل، محدودیت‌پذیر نیست.

از این رو، سخن از قرآن تنها سخن از مجموعه‌ای از واژگان نیست؛ اگر قرآن تجلی کامل ذات الهی باشد، آنگاه باید آن را ظهوری دانست که ظرفیت معنایی آن تابع مبدأ خویش است. چون آن مبدأ نامحدود است، این ظهور نیز در ساحت معنا به مرز بسته و پایان معین فروکاسته نمی‌شود؛ در نتیجه، پایان‌ناپذیری معارف قرآن از بیرون بر آن تحمیل نشده است، بلکه از نوع نسبت آن با خداوند سرچشمه می‌گیرد. همین نکته سبب می‌شود که مسئله بی‌نهایت بودن قرآن، پیش از آنکه یک بحث ادبی یا تفسیری باشد، یک بحث هستی‌شناختی باشد.

در این نگاه، نامحدود بودن معارف قرآن به این معنا نیست که هر تعبیر و هر برداشت دلخواهی بتواند به آن نسبت داده شود. مقصود این است که حقیقت قرآنی، چون به مبدأ نامحدود متصل است، در ساحت کشف و فهم، پایان قطعی ندارد. هر مرتبه‌ای از فهم می‌تواند درست باشد، اما درست بودن یک مرتبه به معنای پایان یافتن همه مراتب نیست.

چرا قرآن تجلی بی‌نهایت پایان فهم‌پذیر ندارد؟

وقتی گفته می‌شود معارف قرآن پایان ندارد، این گزاره باید بر پایه یک نسبت حقیقی توضیح داده شود. آن نسبت این است که قرآن تجلی کامل ذات خداوند است؛ اگر این تجلی، از حقیقتی محدود صادر می‌شد، می‌توانست حد معین و افق بسته داشته باشد؛ اما وقتی تجلی از ذات نامحدود الهی است، نمی‌توان برای آن سقفی نهایی در نظر گرفت که پس از آن دیگر هیچ لایه‌ای برای کشف باقی نماند. اینجا سخن از بی‌نظمی در معنا یا ابهام نیست؛ بلکه سخن از آن است که عمق حقیقتی که در قرآن حضور دارد، پایان‌پذیر نیست.

از همین رو، هر اندازه فهم بشر پیش رود، همچنان نسبت او با قرآن نسبت کشف تدریجی خواهد بود، نه نسبت احاطه کامل. انسان ممکن است به بخشی از حقیقت قرآن راه پیدا کند، اما نمی‌تواند مدعی شود که تمام آنچه در قرآن نهفته است، یک‌باره و برای همیشه در اختیار او قرار گرفته است. دلیل این امر نیز ناتوانی صرف انسان نیست، بلکه پیش از آن، عظمت موضوع است. موضوع شناخت، جلوه حقیقتی نامحدود است؛ از این رو، فهم آن نیز هرگز به مرحله ختم قطعی نمی‌رسد.

البته نکته مهم اینجاست که پایان‌ناپذیری فهم قرآن، به معنای بی‌معیاری و ناتوانی در فهم آن نیست. قرآن تجلی کامل ذات الهی است، پس معارف آن واقعی و استوار هستند. آنچه پایان ندارد، امکان تعمق و کشف بیشتر است، نه اصل حقیقت. بنابراین قرآن یک حقیقت واحد است، اما راه‌های کشف ابعاد آن محدود به یک مرحله و یک افق نمی‌شود.

قاعده تجلیات الهی و نسبت آن با قرآن

برای روشن‌تر شدن بحث، باید به یک قاعده کلی توجه کرد: تجلیات الهی محدود به احاطه کامل بشر نمی‌شوند. هر آنچه به‌عنوان ظهور و تجلی از خداوند شناخته می‌شود، از آن جهت که به او منسوب است، ظرفیتی فراتر از احاطه نهایی انسان دارد. این قاعده تنها به قرآن اختصاص ندارد، بلکه در اصل درباره همه تجلیات الهی صادق است. با این حال، قرآن در این میان جایگاهی ممتاز دارد؛ زیرا تجلی کامل ذات خداوند معرفی می‌شود.

اگر درباره تجلیات الهی به‌طور عام بپذیریم که تمامیت آنها برای بشر قابل احاطه نیست، در مورد قرآن این حکم با قوت بیشتری برقرار خواهد بود؛ زیرا نسبت قرآن با ذات الهی، نسبت عالی‌تر و کامل‌تری است. پس پایان‌ناپذیری معارف قرآن یک حکم استثنایی و منفک از قاعده نیست؛ بلکه نتیجه مستقیم همان اصل کلی است که تجلی الهی در چهارچوب محدود ادراک بشری به انتها نمی‌رسد. اینجا نیز مبنا، همان نامحدود بودن ذات حق است.

در نتیجه، تحلیل حقیقت قرآن نباید از سطح الفاظ آغاز شود و در همان سطح بماند. الفاظ، حامل و آشکارکننده معنا هستند، اما لفظ به‌تنهایی منشأ پایان‌ناپذیری قرآن نیست. منشأ اصلی در این است که قرآن ظهور حقیقتی است که محدودیت در آن راه ندارد. هرچه نسبت تجلی با آن حقیقت کامل‌تر باشد، ژرفای آن نیز بیشتر و دست‌یابی نهایی به کنه آن دشوارتر خواهد بود. از همین جا می‌توان دریافت که چرا سخن از قرآن در واقع سخن از نوعی نسبت وجودی میان کتاب الهی و ذات حق است.

استدلال به طریق اولی در فهم قرآن تجلی بی‌نهایت

یکی از استوارترین راه‌های توضیح این مسئله، استدلال به طریق اولی است. انسان هنوز به شناخت کامل اتم نرسیده است. همچنین با وجود پیشرفت‌های فراوان، شناخت کامل سلول نیز در دسترس او قرار نگرفته است. این دو، از موجودات و پدیده‌های عالم هستند؛ یعنی در قلمرو آفریده‌هایی قرار می‌گیرند که نسبتشان با حقیقت الهی، نسبت تجلیاتی در مرتبه‌ای محدودتر است. با این همه، بشر از احاطه تام بر آنها ناتوان مانده است.

اکنون اگر در شناخت چنین مظاهر محدودی، احاطه کامل ممکن نشده، چگونه می‌توان انتظار داشت که نسبت به قرآن، که تجلی کامل ذات الهی است، شناخت نهایی و تمام حاصل شود؟ این همان استدلال به طریق اولی است: ناتوانی از احاطه بر مرتبه پایین‌تر، به‌روشنی دلالت می‌کند که احاطه بر مرتبه بالاتر به طریق اولی ناممکن است. پس نرسیدن به کنه قرآن، امری اتفاقی یا ناشی از ضعف تاریخی بشر نیست؛ بلکه لازمه نسبت میان محدود و نامحدود است.

قدرت این استدلال در آن است که از تجربه روشن انسانی آغاز می‌کند. هر انسان آگاه می‌داند که جهان طبیعی هنوز برای او گشوده و ناشناخته است؛ بنابراین، وقتی سخن به قرآن می‌رسد، ادعای پایان یافتن فهم آن نه‌تنها موجه نیست، بلکه با منطق شناخت نیز سازگار به نظر نمی‌رسد. آنچه از شناخت اتم و سلول فهمیده می‌شود، فقط ناتوانی انسان در برخی حوزه‌ها نیست؛ بلکه این است که حتی مراتب محدودتر

واقعیت نیز تماماً در احاطه او قرار نمی‌گیرند. در این صورت، نسبت ما با حقیقتی چون قرآن، نسبتی به مراتب فراتر و پیچیده‌تر خواهد بود.

نسبت انسان با قرآن در مسیر زندگی

این بحث صرفاً یک مسئله انتزاعی نیست. در زندگی فکری انسان، نوع مواجهه ما با قرآن به درک همین حقیقت بستگی دارد. اگر قرآن کتابی با معانی پایان‌یافته فرض شود، رابطه ما با آن به مصرف چند گزاره مشخص تقلیل پیدا می‌کند. اما اگر روشن شود که قرآن تجلی کامل ذات نامحدود الهی است، آنگاه نسبت انسان با آن، نسبت رجوع مکرر و کشف مستمر خواهد بود. در این حالت، مراجعه دوباره به قرآن نه تکرار محض، بلکه ورود دوباره به ساحتی است که همه ظرفیت‌های آن پیشاپیش به پایان نرسیده است.

از این منظر، حضور قرآن در زندگی به این معناست که انسان در برابر متنی قرار دارد که هرگز به‌طور کامل پشت سر گذاشته نمی‌شود. ممکن است در هر مرحله به اندازه توان خود بهره‌ای از آن بگیریم، اما هیچ مرحله‌ای نمی‌تواند مدعی اختتام فهم باشد. اهمیت این نکته در آن است که پیوند با قرآن بر اساس یک ضرورت وجودی فهمیده می‌شود: انسان محدود است و موضوع رجوع او، ظهوری از حقیقت نامحدود. از جمع این دو، رجوع مستمر و کشف تدریجی نتیجه می‌شود.

بنابراین، مسئله اصلی فقط این نیست که قرآن کتابی عمیق است، بلکه این است که عمق آن ریشه در نسبتش با خداوند دارد. تا وقتی این نسبت دیده نشود، پایان‌ناپذیری معارف قرآن نیز به‌درستی تبیین نخواهد شد. اما اگر این مبنا پذیرفته شود، آنگاه روشن می‌شود که چرا فهم قرآن هرگز تمام نمی‌شود و چرا هر ادعای احاطه نهایی بر آن، ادعایی ناموجه است.

نتیجه بحث روشن است. چون ذات خداوند نامحدود است و چون قرآن تجلی کامل آن ذات به شمار می‌آید، معارف نهفته در آن نیز پایان‌پذیر نخواهد بود. این پایان‌ناپذیری از حقیقت خود قرآن سرچشمه می‌گیرد.

هرچه به‌عنوان تجلی الهی ظهور می‌یابد، از آن جهت که به نامحدود نسبت دارد، در احاطه نهایی بشر قرار نمی‌گیرد و قرآن در عالی‌ترین مرتبه این نسبت قرار دارد.

استدلال به طریق اولی نیز این نتیجه را تأیید می‌کند: وقتی شناخت کامل اتم و سلول، با آنکه در مرتبه‌ای محدودتر قرار دارند، برای بشر حاصل نشده است، شناخت کامل قرآن به طریق اولی دست‌یافتنی نخواهد بود. از این‌رو، سخن از قرآن تجلی بی‌نهایت سخن از یک وصف ادبی نیست، بلکه بیان یک حقیقت هستی‌شناختی است. همین حقیقت توضیح می‌دهد که چرا معارف قرآن پایان نمی‌پذیرد و چرا هر نسل و هر سطحی از تأمل، همچنان می‌تواند با افق‌های تازه‌ای از آن روبه‌رو شود.